

## تبارشناسی گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی در خاورمیانه؛

### مطالعه موردی القاعده و داعش

مصطفی الماسی<sup>۱</sup>، سید علیرضا ازغندی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۶/۲۰

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۱۰/۲۱

### چکیده

این پژوهش درصدد واکاوی منشأ پیدایش گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی است. در این پژوهش القاعده و داعش به‌عنوان بزرگ‌ترین گروه‌های تروریستی در خاورمیانه مطالعه می‌شوند. از آنجایی که پدیده‌های بررسی‌شده در جهان مدرن را نمی‌توان پدیده‌هایی ناگهانی و دفعی تصور کرد، بر این اساس، این پژوهش قائل به فرایند تکاملی این گروه‌ها و سازمان‌ها در بستر تاریخ است. با این نگرش، در پاسخ به سؤال اصلی پژوهش که عبارت است از: دلایل و ریشه‌های شکل‌گیری گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی در خاورمیانه چه هستند؟ فرضیه پژوهش این است که مؤلفه‌های فکری و نظری براساس اصل واژگونی در تبارشناسی فوکویی، پدیده حکومت مبتنی بر اسلام و شرع را در برابر دولت‌های سکولار و مدرن مطرح کرده است. نظریه تبارشناسی میشل فوکو به‌عنوان چارچوب نظری این پژوهش انتخاب شده است. نویسندگان در این پژوهش سعی کرده‌اند با گردآوری منابع معتبر و متنوع بر ادبیات موجود در این حوزه بیفزایند. این پژوهش از نوع توصیفی و تحلیلی بوده و روش گردآوری داده‌ها اسنادی و کتابخانه‌ای است.

واژه‌های کلیدی: تبارشناسی؛ تروریسم؛ القاعده؛ داعش

<sup>۱</sup> دانش‌آموخته دکترای علوم سیاسی (گرایش جامعه‌شناسی سیاسی)، گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران

almassi.mostafa2018@gmail.com

<sup>۲</sup> استاد گروه علوم سیاسی، دانشکده حقوق، الهیات و علوم سیاسی، واحد علوم تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

alirezaazghandi@yahoo.com

## ۱- مقدمه

پس از پایان جنگ جهانی دوم و بعد از آن فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم در شرق، برخی از متفکران مانند فوکویاما از پایان تاریخ و پیروزی نهایی لیبرال دموکراسی سخن گفتند. به نظر می‌رسید با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، لیبرالیسم بدون رقیب به حیات خود ادامه خواهد داد؛ اما پس از گذشت زمانی کوتاه، سیر وقایع در نظام بین‌الملل نشان داد که این تئوری اعتبار چندانی ندارد. جریان‌های فرهنگی، نژادی، زبانی، مذهبی و... مختلفی در سطح جهان ظهور کردند که نظم لیبرالی را به چالش کشیدند. برخی از این جریان‌ها مسالمت‌آمیز و سازنده و برخی دیگر مخرب و در نقشی ناامن‌کننده ظهور و گسترش یافتند. یکی از این جریان‌های مخرب و ثبات‌زدا در نظام بین‌الملل گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی هستند.

جوامع علمی و دانشگاهی در سراسر جهان به گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی در خاورمیانه توجه بیشتری داشته‌اند. این مسئله دلایل گوناگونی دارد که می‌توان به وجود منابع عظیم انرژی در این منطقه، موقعیت ژئوپلیتیکی خاص خاورمیانه، اثرگذاری تحولات این منطقه بر سایر نقاط جهان و مواردی از این دست اشاره کرد. تروریسم در خاورمیانه غالباً در قالب تروریسم مذهبی - اسلامی تجلی یافته است. این شکل تروریسم بیشتر به دلیل بافت و ساختار مذهبی - اسلامی جوامع در خاورمیانه است. تعدد گروه‌های افراطی و تروریستی در منطقه خاورمیانه موجب می‌شود که نتوان در یک پژوهش به صورت جامع همه آن‌ها را بررسی کرد. بر این اساس در این پژوهش دو مورد از بزرگ‌ترین سازمان‌های تروریستی، القاعده و داعش، به عنوان نمونه‌های مطالعاتی انتخاب شده‌اند.

القاعده و داعش از بزرگ‌ترین سازمان‌های تروریستی در طول تاریخ هستند. ماهیت فراملی این دو سازمان موجب شده است که علاوه بر عضوگیری آن‌ها از مناطق مختلف جهان و جذب حمایت‌های مالی از مناطق مختلف قادر به انجام عملیات‌های تروریستی خود در نقاط مختلفی از جمله اروپا و آمریکا باشند. بزرگ‌ترین عملیات تروریستی که منشأ تحولات مختلفی در جهان شد، حملات ۱۱ سپتامبر در ایالات متحده توسط القاعده است.

با وقوع بهار عربی و خیزش‌های مردمی در جهان عرب، برخلاف تصورات غالب که این خیزش‌ها را گامی به سوی دموکراسی می‌دانستند، گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی دیگری در این منطقه جغرافیایی پدید آمدند. بزرگ‌ترین و برجسته‌ترین سازمان تروریستی که حتی توانست با تسخیر سرزمین برای مدتی کوتاه اعلام حکومت کند، داعش یا دولت اسلامی عراق و شام بود. این سازمان نیز مانند القاعده یک سازمان تروریستی فراملی بود که افراد مختلفی را از ملیت‌های گوناگون و از نقاط مختلف جهان جذب کرد و دامنه حملات خود را نیز تا قلب اروپا گسترش داد. این سازمان محدوده عملیاتی خود را محدود به خاورمیانه نکرد؛ اما تمرکز اصلی خود را برای تشکیل خلافت اسلامی در خاورمیانه و دو کشور عراق و سوریه قرار داد.

نویسندگان این پژوهش به سبب اهمیت و اثرگذاری این دو سازمان تروریستی در خاورمیانه و مناطق مختلف جهان، آن‌ها را به عنوان مطالعه موردی خود انتخاب کرده‌اند. رویکرد اصلی این پژوهش بازنمایی این دو سازمان تروریستی از نظر تبارشناسانه میشل فوکو است. این رویکرد از جهات بسیاری با پژوهش‌های صورت گرفته متفاوت است. این تفاوت‌ها گاهی در اتخاذ رویکرد مورد بررسی، حوزه مورد بررسی، انتخاب متغیرها و دلایل و ریشه‌های متفاوت و... نمود می‌یابد. یکی از مهم‌ترین رویکردهای مورد بررسی در پدیده‌ها متوقف‌نشدن در مرحله ظهور آنان

و بررسی کردن ریشه‌های فکری و تبارشناسی آن‌ها در کنار توجه به سیر تکاملی آن‌ها در تاریخ است که این پژوهش با این زاویه به تحلیل و بررسی این دو سازمان تروریستی می‌پردازد.

### ۱-۱ پیشینه پژوهش

تروریسم به دلیل تهدید صلح و ثبات نظام بین‌الملل، به‌ویژه پس از حملات ۱۱ سپتامبر، مورد توجه سیاستمداران، پژوهشگران و محققان قرار گرفته است. نگرانی از آینده ثبات در نظام بین‌الملل ادبیات نسبتاً غنی و گسترده‌ای را در زمینه تروریسم به وجود آورده است. پژوهشگران براساس مکاتب و تئوری‌های مختلف به بررسی دلایل ظهور تروریسم پرداخته‌اند. بسته به اینکه براساس چه رویکرد و نظریه‌ای تروریسم بررسی می‌شود، ممکن است نتایج متفاوتی حاصل شود.

برخی از پژوهش‌ها از نظر ترکیب اقتصاد و سیاست به تروریسم پرداخته‌اند. این پژوهشگران توزیع‌نشدن مناسب ثروت و ایجاد طبقات فقیر و محروم را یکی از دلایل ظهور گروه‌های خشونت‌طلب در سپهر سیاسی کشورها می‌دانند. این دسته از پژوهشگران معتقدند هستند این وضعیت در نبود آزادی‌های سیاسی تشدید می‌شود؛ به عبارت دیگر، گروه‌های محروم از نظر اقتصادی، در صورت نبود آزادی‌های سیاسی نمی‌توانند منافع خود را در قالب بازی‌ها و رقابت‌های سیاسی دنبال کنند که این مسئله منجر به ترکیب انگیزه‌های اقتصادی و سیاسی می‌شود؛ همچنین ممکن است گروه‌های ناراضی سیاسی با گروه‌های به حاشیه رانده‌شده اقتصادی ائتلاف کنند و جبهه‌ای واحد علیه حکومت مرکزی ایجاد کنند که احتمالاً گرایش زیادی به خشونت سیاسی دارد (Abadie, 2004).

پژوهش‌هایی نیز وجود دارد که از منظر روان‌شناختی به تبیین دلایل ظهور تروریسم پرداخته‌اند (Horgan, 2008). این پژوهش‌ها با تأکید بر عامل روانی که گاهی با عامل عقیدتی نیز همراه می‌شود، معتقد است برای افرادی که به عملیات‌های انتحاری دست می‌زنند عموماً نمی‌توان دلایل مادی را محرک کنش خشونت‌آمیز سیاسی قرار داد. آنچه در این دسته از پژوهش‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد، ترکیبی از عامل روانی، ایدئولوژی و عقیده است. در این وضعیت تلاش اصلی پژوهشگران این است که به تبیین انگیزه‌های افراط‌گرایان بپردازند. احتمالاً این پژوهش‌ها به صورت عمومی احساس بیگانگی نسبت به حکومت مرکزی، احساس سیاست‌های اجرایی ضدارزش و غیرهنجاری، تأکید بر شیوه صحیح کنش سیاسی برای رسیدن به اهدافی والا و... را در محور متغیرهای مورد بررسی خود قرار می‌دهند.

محققانی نیز از منظر استعمار تاریخی به بررسی دلایل ظهور تروریسم پرداخته‌اند (Ehrlich and Liu, 2002). از دید این متفکران وجود استعمار تاریخی در مرحله‌ای از حیات سیاسی و اجتماعی برخی ملل موجب ایجاد سوءظن و بی‌اعتمادی به غربی‌ها شده است. این مسئله با در نظر گرفتن سرکوب قیام‌های ملل تحت سلطه استعمارگران و تاراج منابع خام این سرزمین‌ها موجب ایجاد گرایش‌های خشونت‌طلب سیاسی شده است. این دسته از محققان بر شکل‌گیری گروه‌های جهادی در افغانستان پس از اشغال این کشور توسط اتحاد جماهیر شوروی به‌عنوان یکی از نمونه‌های شکل‌گیری گروه‌های خشونت‌طلب و تروریستی در واکنش به اشغال سرزمینی توسط بیگانگان تأکید می‌کنند. این پژوهشگران معتقدند شکل‌گیری خشونت سیاسی و مسئله تروریسم به صورت طبیعی واکنشی نسبت به مداخله بیگانگان در امور داخلی برخی ملل بوده است. این مسئله می‌تواند در دوران پساستعماری سیاست‌های دولت‌های

مدرن را نیز مورد حمله قرار دهد. احتمالاً گروه‌های خشونت‌طلب تصور می‌کنند دولت‌های مدرن به‌نوعی مجری اوامر استعمارگران هستند و بر این اساس حملات خود را به دولت مرکزی معطوف می‌کنند.

دسته دیگری از صاحب‌نظران و محققان با رویکرد مذهبی و اسلامی به تبیین دلایل ظهور تروریسم و گروه‌های تروریستی پرداخته‌اند (Jackson, 2007). از دید این پژوهشگران مفاهیمی مانند جهاد، شهادت، ایثار و... زمینه مناسبی برای پدید آمدن گروه‌های خشونت‌طلب و تروریستی در جوامع اسلامی فراهم می‌کنند. این دسته از محققان معتقد هستند ماهیت اخلاقی و هنجاری سیاست و حکومت در اندیشه‌های سیاسی اسلام‌گرایان محرک مناسبی برای اقدامات خشونت‌آمیز سیاسی و تروریستی هستند. وجود آرمان‌ها و اهداف فرامادی و متافیزیکی زمینه گسترش و فعالیت تروریستی را ایجاد می‌کند و کشته‌شدن در راه هدف والا منجر به شکل‌گیری تروریسم انتحاری می‌شود.

دسته‌ای دیگر از پژوهش‌ها نیز وجود دارد که به بررسی ریشه‌های فکری شکل‌گیری داعش پرداخته‌اند؛ برای مثال قائمی خوش‌بین و باغانی (۱۳۹۷) در پژوهشی با عنوان ریشه‌های فکری شکل‌گیری داعش بر این باور هستند که ریشه‌های تاریخی این جریان به گرایش‌های خردگريزانه و افراطی موجود در تاریخ اسلام بازمی‌گردد. مهم‌ترین این گرایش‌ها در تاریخ تمدن اسلام، فقهای اهل حدیث، متکلمان اشعری و خوارج هستند. خاستگاه فکری داعش نیز پیرو القاعده و هابیت است که خود در جنبش‌های سلفی مذهب حنبلی و پیروان اهل حدیث ریشه دارد.

تفاوت عمده پژوهش‌های ذکر شده با مقاله حاضر این است که در این پژوهش ما در زمان متوقف نخواهیم شد و تلاش اصلی ما برای بازنمایی سازمان‌ها و گروه‌های تروریستی مورد مطالعه (داعش و القاعده) به ریشه‌های فکری و تبارشناسی آن‌ها متمرکز شده است. رویکرد اصلی این پژوهش این است که نشان دهد چگونه مفاهیم و نظریه‌های مقوم تروریسم به عصر مدرن منتقل و فعال شده‌اند. علاوه بر این، تلاش می‌شود تا شکاف پژوهشی در بازنمایی گروه‌ها و سازمان‌های تروریستی براساس عقبه تاریخی آن‌ها به‌نوعی پوشش داده شود. با این رویکرد این پژوهش در ادامه روند استدلال خود به تبیین تبارشناسی فوکویی خواهد پرداخت.

## ۲- چارچوب نظری

تبارشناسی مرحله پیشرفته روش گفتمانی و دیرینه‌شناسی با داخل کردن مفهوم قدرت و کردارهای غیرگفتمانی است. در این مفهوم تلاش می‌شود گسست‌ها و ناپیوستگی‌هایی را که در روندهای تاریخی - اجتماعی مورد غفلت قرار گرفته‌اند، کشف شود (ضمیران، ۱۳۹۵: ۶۶). مسئله اصلی در تبارشناسی فوکو این است که چگونه انسان‌ها با قرار گرفتن در درون شبکه‌ای از روابط قدرت و دانش، به‌عنوان سوژه و ابژه تشکیل می‌شوند (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶: ۲۴). برخی ممکن است تبارشناسی را با روش تاریخ سنتی یکی تصور کنند؛ اما تبارشناسی در مقابل روش تاریخ سنتی قرار دارد که هدف آن ضبط و ثبت خصلت یکتا و بی‌نظیر وقایع خارج از هرگونه غایت یکنواخت و یکدست است. از دید یک تبارشناس هیچ‌گاه ماهیات ثابت، قوانین بنیادین و یا غایات متافیزیکی در کار نیست. تبارشناسی در پی یافتن گسست‌ها در حوزه‌هایی است که دیگران در آن‌ها چیزی جز روند تکامل مستمر نیافته‌اند. تبارشناسان در جایی که دیگران پیشرفت و ترقی و جدیت را جست‌وجو می‌کنند، چیزی به‌جز بازیچه و تکرار نمی‌یابند و تاریخ گذشته بشریت را ثبت و ضبط می‌کنند تا ماهیت واقعی سرود پرهیت پیشرفت و ترقی را آشکار کنند. تبارشناسی در بررسی

پدیده‌ها بیشتر به سطح وقایع، جزئیات کوچک، جابجایی‌های جزئی و خطوط ظریف می‌پردازد (دریفوس و رابینو، ۱۳۷۶: ۲۰۶). شیوه اصلی تبارشناسی این است که یک تبارشناس برای پیدا کردن تبار هیچ‌گاه به گذشته‌های بسیار دور نمی‌رود؛ بلکه تا آنجا به عقب می‌رود که برای مسئله خود پرسشی بیابد (حقیقت، ۱۳۹۱: ۵۵۸).

تبارشناسی بر پایه میراث نیچه، روشی تحلیلی است که بر گسست، تداوم‌یافتن و فقدان یگانگی تکیه دارد. این روش به‌هیچ‌روی در پس یا متن قواعد کلان تکاملی یا معانی ژرفی که باعث فهم و درک تاریخ شود نیست؛ زیرا اعتقادی به وجود هیچ‌گونه جهت و سیر فراگیر تاریخی ندارد. پیامد روش‌شناختی این نگرش آن است که تبارشناسی باید بکوشد تا روندهای اجتماعی فاقد قوانین کلی را که جامعه به لحاظ تاریخی سپری کرده است، آشکار کند. وجه مشترک نیچه و فوکو در این است که هر دو از روش تبارشناسی به تبیین ویژه از نهادهای هنجاری دست زدند (اکرمی و اژدریان شاد، ۱۳۹۱: ۱۱).

نیچه حقیقت را پدیده‌ای تاریخی می‌دانست که در طی تاریخ شکل می‌گیرد و به‌طریق اولی در تاریخ دگرگون می‌شود؛ پس نمی‌توان هیچ تعریف ثابتی برای آن بیان کرد. با چنین تعریفی از حقیقت و نحوه بقای آن، روشی که نیچه برای توصیف حقیقت به کار گرفت، اصلاً در پی یافتن منشأی ثابت و قطعی برای پدیده‌ها نبود؛ زیرا آن‌ها را حاصل خاستگاه‌های متعددی می‌دانست که هرگز با خط سیر واحد نمی‌توان آن‌ها را دریافت. همچنین، باید دانست از نظر نیچه خط سیرها در طی تاریخ بارها منقطع و تکه‌تکه شده‌اند. او با طرح انقطاع در تاریخ از پدیده‌هایی مشروعیت زدایی کرد که به‌واسطه استمرار تاریخی‌شان مشروعیت داشتند؛ یکی از این پدیده‌ها حقیقت است. تبارشناسی با متلاشی کردن آنچه تاکنون یکپارچه انگاشته می‌شد، تلاش می‌کند ناهمگنی آن را آشکار کند، نه اینکه وحدتی خودساخته برایش دست‌وپا کند (حسین‌زاده یزدی، زین‌العابدینی رنانی و ملاباشی، ۱۳۹۴: ۱۸).

موضوع تبارشناسی نه سیر تاریخ و نه نیت سوژه‌ای تاریخی، بلکه رخدادها و پراکندگی‌هاست که محصول منازعات، تعامل نیروها و روابط قدرت هستند. بر این مبنا تبارشناسی درست مقابل روش تاریخ سنتی قرار می‌گیرد و هدف آن ضبط و ثبت خصلت یکتا و بی‌نظیر وقایع خارج از هرگونه غایت یکدست و یکنواخت است. از این دیدگاه هیچ‌گونه ماهیت ثابت، قوانین بنیادی و یا غایات متافیزیکی در کار نیست و تنها در پی یافتن گسست‌ها در حوزه‌هایی است که دیگران در آن چیزی جز روند تکامل موضوع تبارشناسی نه سیر تاریخ و نه نیت سوژه‌ای تاریخی، بلکه رخدادها و پراکندگی‌هاست که محصول منازعات، تعامل نیروها و روابط قدرت هستند. بر این مبنا تبارشناسی درست مقابل روش تاریخ سنتی قرار می‌گیرد و هدف آن ضبط و ثبت خصلت یکتا و بی‌نظیر وقایع خارج از هرگونه غایت یکدست و یکنواخت است. از این دیدگاه هیچ‌گونه ماهیت ثابت، قوانین بنیادی و یا غایات متافیزیکی در کار نیست و تنها در پی یافتن گسست‌ها در حوزه‌هایی است که دیگران در آن چیزی جز روند تکامل مستمر نیافته‌اند.

منظور فوکو از تبارشناسی نگرشی است که بر مبنای آن جهت‌دار بودن ذاتی تاریخ و جامعه نفی می‌شود. این نگرش به تبعیت از نیچه بر جدالی که قدرت‌های مختلف برای کسب قدرت دارند و بر نبود نظمی که ذاتی این نبرد باشد، تأکید دارد. پیامد روش‌شناختی این نگرش آن است که مورخ باید تلاش کند تا روندهای احتمالی و تحریف‌کننده‌ای را که جامعه به لحاظ تاریخی سپری کرده است، آشکار کند. تبارشناس در پی یافتن قواعد کلان تکاملی یا معانی ژرف که باعث فهم و درک مسیر تاریخ می‌شود، نیست؛ زیرا اعتقادی به وجود چنین جهت و مسیر فراگیری ندارد (بارت، ۱۳۷۹).

فوکو معتقد است ابژه‌ها در درون گفتمان و طی فرایندهای خاص شکل می‌گیرند. در طی فرایندهای تولید گفتمان برخی از آن‌ها ممنوع یا سرکوب و برخی دیگر پذیرفته می‌شوند و در طی فرایندی که اراده معطوف به حقیقت نامیده می‌شود، گفتمان‌های درست به غلط ترجیح داده می‌شوند. وی تفکیک و طبقه‌بندی معرفت برحسب ملاک علمی بودن را از ویژگی‌های تمدن مدرن می‌داند که در نتیجه آن اشکال غیرعلمی آن نامشروع شده‌اند. ویژگی دیگر این تمدن تسلط نظریه‌های کلی و عام و یا توتالیتراست که اشکال دیگر معرفت را تحت انقیاد درآورده است (حقیقت، ۱۳۹۱: ۵۵۷).

هر نظریه پرداز و محقق برای تئوری‌های خود مبانی نظری، پیش فرض‌ها، اصول و قواعدی دارد که بر مبنای آن‌ها روند استدلال‌ات خود را به پیش می‌برد. فوکو نیز از این امر مستثنا نبوده برای استدلال‌ات خود مقدمات لازم را لحاظ کرده است. فوکو برای تبارشناسی خود دو پیش فرض دارد که عبارت‌اند از:

- (۱) قدرت اجتماعی با توجه به ساختار روحی - روانی خود قادر به نفوذ و توانایی به هر چیز است؛
- (۲) افراد بشر صرفاً به عنوان تجسم شبکه‌ای ارتباطی هستند که از رهگذر صف‌آرایی نیروهای علمی خارجی تغییر یافته‌اند.

تبارشناسی به‌طور کلی دارای یکسری اصول است که براساس آن‌ها می‌توان به بررسی تبارها پرداخت. این اصول عبارت‌اند از: مخالفت با کلیت؛ مخالفت با وحدت‌های متعارف؛ جدایی از مبادی و غایات متافیزیکی، نظر به گذشته؛ زمان را نقطه عزیمت خود قرار می‌دهد؛ تأکید به گسست به جای تداوم؛ درگیر شدن در کردارهای اجتماعی مورد مطالعه خود.

فوکو در تبارشناسی خود قائل به چهار اصل «واژگونی»، «گسست و انقطاع»، «خودویژگی» و «برون‌بودگی» است که معتقد است در همه تحقیقات او نقش کلیدی داشته‌اند؛ مفهوم واژگونی به معنای آن چیزی است که انسان ممکن است در فرض مفهوم مخالف در ذهن خود ایجاد کند؛ به عبارت دیگر وقتی سنت یا مکتبی تفسیر خاصی از رویدادی تاریخی عرضه می‌دارد، می‌توان با طرح و تفسیر و تعبیر مقابل آن زمینه اندیشه تازه‌ای را در آن خصوص مهیا کرد. براساس اصل گسست یا ناپیوستگی وجود دستگاه‌های رقیق‌تر کردن گفتار به معنای آن نیست که زیر یا ویرای آن‌ها قلمرویی از حاکمیت اعظم گفتاری نامحدود و پیوسته و خاموش وجود دارد که خود به خود سرکوب یا پس زده شده‌اند و گویا وظیفه ما این خواهد بود که با بازسپردن زمام سخن به دست آن‌ها دوباره اعتلاشان دهیم. خودویژگی آن است که گفتار را نباید تا حد کاربست معانی از پیش تعیین شده و معلوم فروکاست؛ نباید خیال کرد که جهان چهره خواندنی خود را به سوی ما برگردانده و کار ما فقط این است که اسرار آن را کشف کنیم. قاعده برون‌بودگی می‌گوید باید خود گفتار را مبدأ بگیریم و از پیدایش قاعده‌مندی‌اش به سوی شرایط بیرونی امکان آن به سوی چیزی که سلسله‌های تصادفی رویدادهایش را سیر می‌گرداند و حدود آن‌ها را تعیین می‌کند، پیش برویم (Foucault, 1972).

### ۳- تبارشناسی گروه‌های تروریستی؛ مطالعه موردی القاعده و داعش

#### ۳-۱ تبارشناسی القاعده

القاعده به لحاظ تاریخی، افزون‌بر وجه تروریستی آن که می‌تواند رویکرد تاریخی دیگری به آن باشد، در جهان اسلام پیشینه تاریخی نسبتاً طولانی‌ای دارد. ریشه‌های فکری و بنیادهای نظری القاعده حداقل به ابن تیمیه می‌رسد. این مسئله

هم به لحاظ شباهت‌های زمانی و موقعیتی عصر ابن تیمیه و هم به لحاظ وجود شباهت بسیار تنگاتنگ نشانگان زبانی در گفتار ابن تیمیه و بنیادگرایی اسلامی، به‌ویژه القاعده، تاحد زیادی روشن به نظر می‌رسد. البته میراث تفکر افراطی از ابن تیمیه برای القاعده هم به‌طور مستقیم و هم غیرمستقیم رسیده است؛ به این معنا که آثار به‌جامانده از ابن تیمیه موجب الهام‌بخشی بسیار برای افراط‌گرایی در جهان اسلام بوده است. غیر از آن، آثار برداشت‌ها و قرائت‌های علما و نحله‌های بعد از ابن تیمیه در فربه‌شدن نظریات وی تأثیر مضاعف داشته‌اند که سازمان القاعده از این مسیر نیز به ابن تیمیه و اندیشه‌های او نسبت پیدا می‌کند؛ مثلاً آثار «مودودی» سرشار از ایده‌های ابن تیمیه است. همچنین رساله معروف «الفريضة الغايبة»، نوشته عبدالسلام فرج رونوشت بی‌چون‌وچرایبی از یک اثر مشهور ابن تیمیه است. ژیل کپل می‌گوید حتی این کتاب چیزی بیش از یک دست‌کاری ساده پاراگراف‌های کتاب ابن تیمیه برای قابل‌فهم‌ترکردن آن برای مردم نبوده است (کپل، ۱۳۸۲: ۲۳۹).

از منظر تبارشناسی القاعده دارای سه سرچشمه فکری و نظری است که عبارت‌اند از: سرچشمه شبه‌قاره‌ای؛ سرچشمه قطبی - اخوانی؛ سرچشمه وهابی‌گری. شبه‌قاره هند در طول سه قرن اخیر، یکی از کانون‌های اصلی ترویج و رشد بنیادگرایی اسلامی بوده است. شاید نخستین سرچشمه‌های بنیادگرایی را بتوان در سرزمین پهناور هند یافت که روزگاری یکی از مقتدرترین سلطنت‌های اسلامی به شمار می‌رفته است. این حرکت ابتدا در زمان امپراتوری مغول در هند توسط فردی به نام «شیخ احمد سر هندی فاروقی» علیه حکومت اکبرشاه بابر شروع شد. در آن زمان که شیخ احمد سر هندی حکومت اکبرشاه را در حال انحراف از اسلام اصیل می‌دانست، خواستار اسلامی خالص و عاری از تأثیرات آیین هندو شد. این حرکت با تمام فرازوفرودهای خویش به زمان شاه ولی‌الله (۱۷۰۳-۱۷۶۲) می‌رسد. شاه ولی‌الله که هم دارای مشرب فقهی و هم مشرب صوفی‌گری است، مشروعیت امپراتوری مغولان در هند را زیر سؤال می‌برد و برای نخستین‌بار در شبه‌قاره نظریه خلافت اسلامی را مطرح می‌کند. او همچنین نخستین کسی است که در شبه‌قاره علیه «ماراسها» جهاد اعلام می‌کند. از آن به بعد است که جهاد به‌صورت یک نظریه استراتژیک در تجدید احیای دین در شبه‌قاره درمی‌آید.

اگرچه شاه ولی‌الله به حضور انگلیسی‌ها در همین زمان در شبه‌قاره، هیچ اشاره‌ای نمی‌کند و تمام توجه خود را متوجه هندوهای افراطی مخالف مسلمانان می‌کند، پسرش، عبدالعزیز فتوایی صادر می‌کند و در آن سراسر هند را به دلیل حضور انگلیسی‌ها دارالحرب می‌نامد (روا، ۱۳۷۰: ۸۹). در هر صورت به نظر می‌رسد که تفکر این پدر و پسر به‌عنوان یک نظریه ثابت و پایه در جنبش اسلام شبه‌قاره تأثیر بنیادین داشته است.

یکی از نکات جالب درباره شاه ولی‌الله این است که او و «محمد بن عبدالوهاب» هم‌زمان در مدینه در یک‌جا درس خوانده‌اند و هیچ بعید نیست که استادان واحدی بهره برده باشند. نکته جالب‌تر که این مسئله را تأیید می‌کند این است که هر دو به‌جای اینکه مبارزات خود را متوجه قوای استعماری و بیگانه کنند به اصلاح امت اسلامی از درون معتقد بوده‌اند (موثقی، ۱۳۸۶: ۱۹۳).

جالب‌تر اینکه این هر دو، خواهان زدودن خرافات از دین و اصلاح آن بودند که بخشی از خرافات به نظر آنان متوجه مذهب شیعه می‌شد و نیز خواهان وحدت مذاهب اسلامی بودند؛ ولی در عین حال گفته شده است که شاه ولی‌الله در هند زمان خودش، تنها راه اصلاح و پیشرفت اسلام را در شبه‌قاره، وحدت بر محور تیپو سلطان می‌دید؛ کسی که خود یکی از حاکمان شیعی هند بوده است (شفیعی، ۱۳۸۵: ۷۱). تیپو سلطان فرزند حیدرعلی و یکی از

مهم‌ترین مبارزان ضدانگلیسی در هند به شمار می‌رفت. او درست مانند ابن تیمیه و اهل حدیث و فرقه نقشبندیه، به عقاید شیعه حمله می‌کند و اولین کسی است که در شبه‌قاره اختلافات میان تشیع و تسنن را دامن می‌زند (موتقی، ۱۳۸۶: ۱۹۸).

سرچشمه‌های شبه‌قاره‌ای بنیادگرایی اسلامی، امروزه در چهره دو پدیدار اساسی بر سازمان القاعده تأثیر داشته است، یکی اندیشه‌های سیاسی «ابوالاعلی مودودی» (کپل، ۱۳۸۲: ۶۲) و دیگری مدارس اسلامی پاکستان که در قالب ایدئولوژی دیوبندیسیم و از این رهگذر در جهاد افغانستان و بعدها در قالب القاعده و طالبان، حضور وسیع و همه‌جانبه داشته است (رشید، ۱۳۸۲: ۱۸۶).

سید قطب و جنبش اخوان المسلمین مصر، یکی دیگر از سرچشمه‌های القاعده به شمار می‌رود. شاید جنبش اخوان المسلمین و بنیادگرایی مصری، بیش از هر چیز وامدار اندیشه‌های نسبتاً روشن و به‌دوراز پیچیدگی‌های فلسفی «حسن البنا» بود. حسن البنا و جنبش اخوان زمانی ظهور کرد که ناسیونالیسم عربی و جنبش اصلاح‌طلبی اسلامی، از مبارزه با سیطره استعمار و به‌ویژه استعمار انگلیس عاجز ماندند. اخوان المسلمین در ابتدا به گفته حسن البنا وظیفه‌اش فقط دعوت به آموزه‌های اسلامی و زندگی عصر پیامبر بود و به نظر شخص حسن البنا، اخوان المسلمین فراتر از یک حزب سیاسی، مؤسسه خیریه، سازمان محلی و... بود. او می‌گفت اخوان المسلمین روح جدید در کالبد امت اسلامی است (دکمجیان، ۱۳۸۳: ۱۵۱). در پایان جنگ جهانی دوم حسن البنا سازمانی از اخوان المسلمین ساخت که دارای همه امکانات تبلیغی، انتشاراتی، کارگری، ورزشی، مطبوعاتی و... غیره بود. وقتی مسئله کانال سوئز به وجود آمد و سازش جمال عبدالناصر با استعمار مطرح شد، اخوان المسلمین کم‌کم، به مبارزات انقلابی روی آورد. شاید در ابتدا کسی چون حسن البنا با اقداماتی که بعدها توسط اعضای اخوان، انجام یافت، موافق نبود؛ ولی جبر روزگار که بیشتر در چهره استعمار و حضور بیگانگان و اسرائیل در منطقه، اخوان المسلمین را به سمتی کشاند که آن را به‌زودی به پایگاه گروه‌های افراطی و بنیادگرا تبدیل کرد. این مسئله زمانی شدت بیشتر یافت که حسن البنا بر اثر اختلافات وی با دولت، توسط عوامل دولتی ترور شد و خود یکی از اولین قربانی‌های تروریسم به شمار می‌رود.

مبارزات اخوان المسلمین با حکومت‌های جمال عبد‌الناصر و بعداً با انور سادات آن‌ها را آماده مبارزات سیاسی و نیز انقلابی کرد. شکست‌های پی‌درپی اعراب در برابر استعمار و بحران مشروعیت ناشی از نابسامانی‌های فکری دنیای عرب و ضعف ایدئولوژی‌های سیاسی نظیر مارکسیسم و ریشه‌های عمیق اسلامی در مردم مصر، موجب شد که اخوان المسلمین به لحاظ محبوبیت توده‌ای و مردمی همچنان پیش‌تاز باقی بماند؛ اما در سال‌های حکومت انور سادات انشعابات گسترده در اخوان المسلمین به وجود آمد که در دهه ۱۹۷۰ میلادی ما شاهد ظهور سه گروه اسلام‌گرا و سیاسی در مصر هستیم: «منظمه التحریر الاسلامی»، «جماعه المسلمین» و «منظمه الجهاد» یا همان سازمان التکفیر و الهجره، همان سه گروهی بودند که از جنبش اخوان المسلمین به وجود آمده بودند (دکمجیان، ۱۳۸۳: ۱۶۵).

در گفتمان سیاسی سید قطب اصطلاح «جاهلیت» همان نشانه یا دال مرکزی به شمار می‌رود. او الگوی حکومتی خود را که نوعی تئوکراتیک جدید به شمار می‌رفت، براساس جهاد و جامعه جاهلی بنا می‌کرد. مفهوم جاهلیت در دستگاه فکری سید قطب حتی مهم‌تر از جهاد بود. چون به گفته اسپرینگز<sup>۳</sup> اگر اندیشمندی بخواهد مشکلات جامعه

<sup>3</sup> Thomas Springs



خویش را حل کند، باید دو مرحله اساسی را طی کند؛ یکی شناخت مسئله و دیگری نتیجه تجویزی برای حل مسئله. در اندیشه سید قطب مسئله اصلی یا چالش اساسی امت اسلامی در روزگار معاصر همان جاهلیت قرن بیستم است که آن هم فقط از رهگذر جهاد قابل برداشتن است.

مفهوم جاهلیت در اندیشه سیاسی سید قطب به این معنا است که هر جامعه‌ای که در آن حاکمیت خداوند نباشد، در زمره جامعه جاهلی به شمار می‌رود، گرچه به نام جامعه اسلامی باشد. مفهوم جاهلیت همان مفهوم کلیدی در اندیشه سید قطب است که او از «مودودی» وام گرفته بود. به نظر مودودی و سید قطب جوامع فقط دو دسته‌اند؛ یا در آن حاکمیت الهی است و یا غیرالهی که اولی به‌عنوان جامعه بد و دومی به‌عنوان جامعه خوب، به شمار می‌رود؛ بنابراین حد وسطی میان این دو وجود ندارد (کپل، ۱۳۸۲: ۵۱). البته اصل چنین تفکری به ابن تیمیه بازمی‌گشت؛ او اولین کسی بود که جوامع را به دو گروه خوب و بد تقسیم می‌کرد. سید قطب اولین کسی است که براساس یک تأویل‌گرایی نسبتاً بی‌سابقه در اسلام، از مجموع آرا و نظریات پراکنده مسلمان درباره مسائل سیاسی و اجتماعی، یک ایدئولوژی کاملاً منسجم ارائه می‌کند و اندیشه‌های وی موجب می‌شود که بعد از خودش گروه‌های بسیاری، از جمله القاعده، به اقدامات عملی در راه تحقق بخشیدن به آرمان‌های وی دست بزنند.

بدون شک یکی از خاستگاه‌های اصلی القاعده، جنبش وهابیت است که در عربستان سعودی رشد کرده است. جنبش وهابیت که در اوایل قرن هجده میلادی در عربستان پا گرفت، در واقع یک نوع ائتلافی میان محمد بن عبدالوهاب و آل سعود بود. در آن زمان وضعیت عربستان، پس از هزار سال از ظهور اسلام و تشکیل یک تمدن جهانی، هنوز مثل دوران صدر اسلام در نزاع‌های قبیله‌ای به سر می‌برد. قبایل بر سر چراگاه‌ها و بیابان‌های شبه‌جزیره، تحت قیمومیت امرای محلی و رؤسای قبایل همواره در حال جنگ و کشمکش بودند. شاید همین کشمکش‌های قبیله‌ای بود که از اعراب موجودات خشن و تندخو ساخته بود؛ همچنین کم‌اهمیتی این سرزمین از نظر سیاسی، چندان مورد توجه قدرت‌های زمانه خویش نبود؛ ولی سرانجام در اوایل قرن هجده، امپراتوری عثمانی این سرزمین را به تصرف خویش درآورد و آن را بر قلمرو خود افزود؛ تنها جایی که نتوانست رام کند، سرزمین نجد بود؛ جایی که پادشاهی عربستان سعودی و وهابیت هم‌زمان در آنجا شکل گرفت. محمد بن عبدالوهاب در همین زمان به‌عنوان یک جوان تحصیل‌کرده و در قامت یک منتقد سنت‌های خرافاتی در شبه‌جزیره ظهور کرد. او به بسیاری از سرزمین‌های اسلامی و مراکز مهم دانش در آن روزگار سفر کرد؛ ولی ظاهراً با هیچ‌یک مجاب نشد و بر عقیده خود استوارتر شد. محمد بن عبدالوهاب از شبه جزیره تا عراق و اصفهان و قم را درنوردید؛ ولی سرانجام دوباره به زادگاه خویش بازگشت. گفته شده است که او در اصفهان به مدت پنج سال از نزد استادان مشهور آن زمان فلسفه آموخت و حتی در این شهر ازدواج کرد. همین سفر وی باعث شده است که برخی او را گماشته بریتانیای آن روز به حساب آورند که البته فقط یک فرضیه است و شواهد متقنی در این زمینه وجود ندارد. دلیل این مسئله تنها حمایت‌های بعدی انگلیس از این جنبش در برابر امپراتوری عثمانی است. او وقتی به زادگاه خود بازگشته بود و چندان مشهور نبود، همواره از اعمال و رفتارهای مسلمانان انتقاد می‌کرد و سرانجام به خاطر همین انتقادات از آبادی خود رانده شد و به روستای «درعیه» که در اختیار آل سعود بود، پناهنده شد؛ در آنجا به سبب تفسیر ویژه‌اش از قرآن کریم، مورد حمایت «محمد بن سعود» قرار گرفت (موثقی، ۱۳۸۶). محمد بن عبدالوهاب که تحت تأثیر آیین حنبلی و نیز اندیشه‌های ابن تیمیه بود، به بسیاری از اعمال و افکار مردم زمان خویش تاخت و آنها را خرافات و باعث دوری مرد از اسلام می‌دانست. اندیشه محمد بن عبدالوهاب که در ظاهر

در قامت یک جریان اصلاح‌گرایانه ظهور کرد، در اصل چیزی بیش از اندیشه‌های خوارج در صدر اسلام نبود. به همین خاطر بسیاری از اندیشمندان این جریان به‌ظاهر اصلاح‌گرایانه را نه قدمی به جلو، بلکه یک حرکت ارتجاعی و واپس‌گرایانه قلمداد کرده‌اند (همان: ۱۵۷). مقایسه میان اندیشه‌های خوارج و وهابیت شباهت‌های جالبی میان آن دو به دست می‌دهد؛ چنانکه خوارج در ابتدا یک جریان نظامی بود، وهابیت نیز همراه با ال‌سعود از همان ابتدا یک گروه نظامی را تشکیل می‌دادند. همان‌گونه که خوارج بر مبارزه و جهاد با مسلمانانی که از نظر آنان از راه اسلام خارج شده‌اند، تأکید می‌کردند، وهابیت نیز معتقد به جهاد با مسلمانان بود. همچنان که خوارج به شدت مخالف حضرت علی (ع) بودند، تآنجاکه وی را به شهادت رساندند، وهابیت نیز به شدت مخالف شیعیان است و البته وهابیت این اندیشه را از پیشوای مذهبی‌شان یعنی احمد بن حنبل به ارث برده‌اند؛ چون وهابیت به لحاظ مذهبی حنبلی مسلک هستند که سرسخت‌ترین موضع علیه شیعیان را دارد. وهابیت به پیروی از احمد بن حنبل مخالف هرگونه تفسیر و نوآوری در مورد قرآن کریم هستند و عقل را به شدت نکوهش می‌کنند و مانند خوارج تنها به ظواهر قرآن اکتفا می‌کنند.

اندیشه حنبلی که با ابن تیمیه به کمال خود رسید، تقریباً با همان شکلی که ابن تیمیه می‌اندیشید، به وهابیت رسید. از مهم‌ترین شاخصه‌های تفکر ابن تیمیه و بالتبع وهابیت موارد زیر است:

۱) مبارزه با شرک و خرافات و بازگشت به اسلام سلف صالح. وهابیت بسیاری از اعمال دیگر مسلمانان نظیر زیارت قبول پیامبر و بزرگان دین را شرک می‌شمردند و نیز توسل‌جستن به آنها را غیراسلامی می‌دانستند. به همین خاطر ابن‌عبدالوهاب در یکی از کتاب‌هایش بیش از ۲۴ بار مسلمان‌غیروهابی را مشرک و بیش از ۲۵ مرتبه آنها را کافر، بت‌پرست، مرتد، منافق، منکر توحید، دشمن توحید، دشمنان خدا، مدعیان اسلام، اهل باطل، نادان و شیطان خوانده است (موتقی، ۱۳۸۶: ۱۶۲)؛

۲) مخالفت با عقل، فلسفه، اجتهاد، تفسیر قرآن، تصوف و عرفان و هرگونه نوآوری با عنوان بدعت؛

۳) وحدت خلافت دینی و عربی و مخالفت سرسختانه با خلافت عثمانی که غیرعرب بود؛

۴) مخالفت شدید با عقاید شیعیان و حتی مشرک دانستن آنها (همان: ۱۶۱-۱۷۰).

بدیهی است هر یک از عناوین فوق به لحاظ فقهی پیامدهای خاص خود را دارد که کشتن و به تاراج بردن مال دیگران از جمله آنهاست. وهابیت به دلایل فوق است که به شدت مخالف شیعیان است و آنها را کافر، مشرک، بت‌پرست، مرتد و... می‌دانند.

وهابیت چنین عقاید خود را در مراحل گوناگون تاریخی درباره شیعیان عملی کرده‌اند و با آنها در سایه عناوین فوق به جنگ و دشمنی پرداخته‌اند. در سال ۱۸۰۱ میلادی وقتی نیروهای وهابی - سعودی، شهرهای مقدس عراق را به تسخیر خویش درآوردند، مرقد امام حسین (ع) را تخریب کردند و تمام شهر را که محل شیعیان بود، غارت کردند. همچنین در سال ۱۹۲۴، وقتی مکه را فتح کردند، باز هم قبور خاندان هاشمی و نوادگان پیامبر را تخریب و ویران کردند (شارل بریزار و داسکیه، ۱۳۸۱: ۶۸)؛ تخریب قبور اهل بیت پیامبر در بقیع یکی از معروف‌ترین اعمال ضدشیعی وهابیت به شمار می‌رود.

در روزگار ما نمود واقعی اندیشه‌های وهابیت را در وجود سازمان القاعده و رفتارهای آن در افغانستان و عراق به روشنی می‌توان دید. اعمال رفتارهای القاعده و طالبان در افغانستان بر ضد شیعیان پرده از رازهای نهفته در زمینه‌های تاریخی القاعده برمی‌دارد. وقتی طالبان در سال ۱۹۹۷ شمال افغانستان را به تصرف خویش درآوردند، رسمی و آشکارا

از تمام مساجد شهر اعلام کردند که شیعه‌ها سه راه بیشتر در پیش ندارند: یا مذهب خویش را تغییر دهند و مسلمان شوند، یا از افغانستان خارج شوند و به ایران بروند و یا آمادهٔ مرگ باشند؛ حتی سازمان دیده‌بان حقوق بشر سخنان «ملا نیازی» فرماندهٔ طالبان را که از بلندگوی مسجد مرکزی شهر شنیده می‌شد، به‌طور کامل ضبط کرده است؛ او در این سخنان می‌گوید: «هزاره‌ها (شیعه) مسلمان نیستند، و ما باید آن‌ها را بکشیم، یا شما قبول کنید که مسلمان شوید، یا افغانستان را ترک کنید» (رشید، ۱۳۸۲: ۱۶۱).

اما اینجا یک پرسش مهم می‌ماند و آن اینکه چرا این سه جریان و جنبش که هرکدام در یک نقطهٔ خاص پدیدار شد و نیز به لحاظ فکری تفاوت‌های آشکاری میان آن‌ها وجود داشت، در یک‌جا و در سازمان القاعده با هم تلاقی کردند و به تدریج و افراطگرایی امروزی رسیدند؟ به عبارت دیگر این پژوهش نمی‌خواهد حرکت‌های اسلامی مصر و به‌ویژه سید قطب و نیز جنبش خلافت و دیوبندیسم در هند را همراه با جنبش وهابیت با نگاه در نظر بگیرد و در مقام ارزشیابی همه را یکسان ببیند؛ اما واقعیت امر این است که این هر سه سرانجام در یک‌جا و به نام القاعده جمع شدند، چرا؟

شاید بتوان گفت دلیل این تلاقی این بود که هیچ‌یک از این جنبش‌ها در اصل جنبش‌های اصلاحی نبودند؛ گرچه هرکدام شعارهای اصلاحی می‌دادند و از جمله وهابیت به‌عنوان یک جنبش اصلاحی به‌شمار رفته است. در این گفته شاید مفهوم اصلاحات خیلی مهم باشد که به‌طور خلاصه می‌توان گفت اصلاحات یک حرکت روبه‌جلو برای پیشرفت و ترقی یک فرهنگ و یک جامعه است. در واقع پرسش جنبش‌های اصلاحی در جهان اسلام به گفتهٔ رضوان السید، این بود که چگونه می‌توان تمدنی به پای تمدن پیشرو غرب و البته بر بنیادهای تمدن و فرهنگ و اندیشهٔ اسلامی در جهان اسلام به وجود آورد؟ اما پرسش همهٔ جنبش‌هایی که ما آن‌ها را به‌عنوان سرچشمه‌های فکری القاعده به‌شمار آوردیم، این بود که در وانفسای روزگار، چگونه می‌توان مسلمان باقی ماند؟ شاید این مهم‌ترین رازی است که این سه جنبش در وجود سازمان القاعده تجسم عینی پیدا کردند. اگر چنین نبود چرا کسی به‌دنبال محمد عبده، کواکبی و سید جمال‌الدین نرفتند؟

بنابراین پرسش دوم در این زمینه می‌تواند این‌گونه مطرح شود که چه چیزی باعث شد که این جنبش‌ها پرسش مرکزی خود را از جنبش اصلاحی تغییر دهد؟

مهم‌ترین دلیل این امر حضور بی‌امان قدرت‌های خارجی و استعمار تحقیر روزافزون مسلمانان و دین و فرهنگ آن‌ها به‌وسیلهٔ هژمونی جهان مدرن بود که در اشکال مختلف در جهان اسلام به‌عشوگری می‌پرداخت؛ بنابراین پرسش یکسان جنبش‌های اسلامی شبه‌قاره، جنبش‌های انقلابی در مصر و جنبش وهابیت در عربستان و نیز شرایط تاریخی یکسان که همان سلطه‌طلبی قدرت‌های استعمارگر بود، به‌طور طبیعی باعث گرد هم آمدن میراث‌داران آن سه جریان شد. حضور هزاران محصل علوم دینی مدارس دیوبندی در جبهه‌های افغانستان، حضور عرب‌های افغان که عمدتاً بقایای اخوان‌المسلمین و از مریدان سید قطب به‌شمار می‌روند و نیز حضور شخص بن‌لادن در سازمانی به نام القاعده، ممکن است دلایل بسیار داشته باشد؛ ولی مهم‌ترین دلیل آن، همان چیزی است که در سطور پیشین بدان اشاره کردیم.

سرچشمه‌های سه‌گانهٔ فکری که دربارهٔ آن‌ها توضیحاتی ارائه شد، از طریق نفی دولت‌های مدرن و سکولار و همچنین با توجه به ریشهٔ قطبی در نگرش به جوامع به‌عنوان جوامع جاهلی موجب ایجاد گفتمان حکومت مبتنی بر

اسلام در اندیشه‌های افراطی گردیده است. برای زدودن جوامع جاهلی نیز اندیشه‌های سید قطب که دشمن را به دو دسته دشمن نزدیک و دور تقسیم می‌کند (عدوالقرب و عدوالبعید)، مبارزه با دشمنان به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های اساسی عملی و نظری برای استقرار حکومت مبتنی بر خلافت و یا حکومت اسلامی مطرح شده است. به نظر می‌رسد رویکرد مبارزه با عدوالبعید یا دشمن دور، که مسیحیان و غربی‌ها هستند، در گفتمان القاعده دارای ارجحیت بیشتری نسبت به عدوالقرب باشد.

### ۲-۳ تبارشناسی داعش

داعش در عراق از القاعده عراق رشد و نمو یافت. القاعده یک گروه عملیاتی سنی‌مذهب بود که پس از سقوط صدام با نیروهای امریکایی مبارزه می‌کرد و شیعیان را نیز هدف حملات خود قرار می‌داد. رهبر این گروه در آن زمان ابومصعب الزرقاوی اردنی‌الاصول بود که گروه جماعت التوحید و جهاد را تأسیس کرد و به‌دنبال سرنگونی حکومت پادشاهی اردن بود؛ اما توفیقی در این راه به دست نیاورد. وی پس از اشغال عراق توسط امریکا سپس به عراق رفت و در سال ۲۰۰۴ در آنجا به القاعده اعلام وفاداری کرد. القاعده عراق توسط سازمانی که تماماً مرتبط با القاعده است، شناخته شده است. الزرقاوی در سال ۲۰۰۶ در حمله جنگنده‌های امریکایی کشته شد. مرکز گرانشی و محور قدرت القاعده عراق مناطق سنی‌نشین این کشور به‌ویژه استان الانبار بود. در سال ۲۰۰۶ این گروه به نام دولت اسلامی عراق ملقب شد. در سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۰ و در اوج عملیات‌های سنی‌های جهادی سیاست‌های دولت اسلامی عراق مبتنی بر سقوط حکومت و استقرار دولت اسلامی بود؛ اما این سیاست با حمله مشترک نیروهای عراقی و امریکایی که منجر به دستگیری ۸۰ درصد از اعضا و رهبران آن‌ها شد، ناتمام ماند. این کشتار موجب حذف رهبری عمومی قدیمی‌تر و بازشدن راه برای ابوبکر البغدادی شد. وی به نام ابراهیم اواد ابراهیم علی‌البدری نیز شناخته می‌شد که کنترل این گروه را به دست گرفت (این چیزی بود که در مورد استراتژی سربریدن هشدار داده شده بود). در سال ۲۰۱۱ البغدادی به‌عنوان یک تروریست توسط دولت ایالات‌متحده شناخته شد و برای کسی که اطلاعاتی از موقعیت مکانی او بدهد جایزه‌ای به مبلغ ده میلیون دلار پیشنهاد شد. در سال‌های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳ البغدادی تلاش‌های زیادی را برای سازماندهی مجدد ساختار دولت اسلامی عراق و تقویت قوای نظامی آن انجام داد. وی به سلطه خارجی‌ها در این سازمان پایان داد و به عراقی‌های بیشتری اجازه کنترل سازمانی را داد و هویت عراقی سازمان را برجسته‌تر کرد. این مسئله بعدها موجب تضمین وفاداری سنی‌های عراقی شد. همان‌گونه که احمد هاشم اشاره می‌کند هم‌زمان با سازماندهی گروه سه عامل دیگر برای رهایی و آزادی عمل این گروه فراهم شد. افزایش ناکارآمدی دولت عراق، افول رهبری ایمن الظواهری و آغاز جنگ داخلی سوریه از این عوامل هستند (Hashim 2014; Turner 2015; Phillips 2009; Zehr 2011). از سال ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۳، دولت اسلامی عراق در افزایش حملات بسیار مؤثر بود، زمینه مناسبی را برای فعالیت و اقدام در نوار سوریه و عراق ایجاد کرد؛ درحالی‌که پایان مأموریت مبارزه ایالات‌متحده در سال ۲۰۱۱ مانع دیگری را از سر راه جاه‌طلبی سنی‌ها برداشت (Smith, 2015: 7-8).

اصل واژگونی در گفتمان داعش براساس نفی حضور نیروهای امریکایی و دولت شیعی در عراق استوار بوده است که سرچشمه‌های فکری آن به میزان زیادی همان سرچشمه‌های فکری القاعده است؛ اما تفاوت بارز میان داعش و القاعده احتمالاً به اولویت قائل شدن گفتمان داعش برای مبارزه با عدوالقرب (دشمن نزدیک شامل فرق مختلف اسلامی) به جای عدوالبعید (غربی‌ها و مسیحیان) بوده است؛ بنابراین، می‌توان این‌گونه استدلال کرد که تبارشناسی

داعش و القاعده دارای ریشه‌های نظری و فکری یکسانی هستند. در این باره تبارشناسی داعش از زمان انشعاب از القاعده مورد توجه این پژوهش است. القاعده و داعش دارای زمینه‌های عملیاتی و تئوریک یکسانی هستند و تنها تفاوت آن‌ها در اولویت مبارزه با دشمن است. در اندیشه سید قطب دشمن به دو دسته عدوالبعید یا دشمن دور، غربی‌ها و صلیبی‌ها و غیرمسلمان‌ها، و عدوالقرب یا دشمنان نزدیک، که شامل برخی فرقه‌های اسلامی می‌شود، تقسیم می‌شود. در حالی که القاعده اولویت اصلی خود را مبارزه با عدوالبعید یا غیرمسلمانان قرار داده بود داعش برعکس، مبارزه با عدوالقرب یا فرق اسلامی را در اولویت خود قرار داد. بر این اساس، تئوری محوری داعش مبتنی بر اصلاح از درون بود.

#### ۴- نتیجه‌گیری

در این پژوهش تلاش شد با استفاده از رویکرد تبارشناسی فوکویی دلایل تئوریک ظهور گروه‌های تروریستی در خاورمیانه توضیح داده شود. از آنجایی که بیشتر پژوهش‌های مرتبط با تروریسم به بررسی دلایل ساختاری، اجتماعی و سیاسی جوامع درگیر با مسئله تروریسم پرداخته‌اند، به نوعی در زمان متوقف شده و از لحاظ کردن عقبه تئوریک و فکری این گروه‌ها غفلت کرده‌اند. بر این اساس این پژوهش با انتخاب دو سازمان تروریستی داعش و القاعده به عنوان بزرگ‌ترین سازمان‌های تروریستی در جهان و با اتخاذ رویکرد تبارشناسی فوکویی دلایل ظهور تروریسم را مورد بررسی قرار داد.

بر این اساس، از منظر تبارشناسانه، القاعده دارای سه سرچشمه فکری شبه‌قاره‌ای، قطبی - اخوانی و وهاب‌گری است و داعش نیز از نظر عقبه فکری با القاعده دارای تبارشناسی یکسانی است؛ زیرا این سازمان تروریستی در انشعاب از القاعده عراق ظهور یافت. سرچشمه‌های شبه‌قاره‌ای بنیادگرایی اسلامی، از دو طریق اندیشه‌های سیاسی «ابوالاعلی مودودی و مدارس اسلامی پاکستان که در قالب ایدئولوژی دیوبندیسم و از این رهگذر در جهاد افغانستان و بعدها در قالب القاعده و طالبان، تأثیرگذار بوده است. مفهوم جاهلیت و تعریف دو نوع دشمن نزدیک و دور در اندیشه‌های سید قطب از مؤلفه‌های تئوریک اثرگذار بر القاعده است. اندیشه‌های ضدشيعی وهابی‌گری که منبعث از مؤلفه‌های تئوریک ابن تیمیه و ابن حنبل بوده است نیز اثرگذاری این جریان بر القاعده را نشان می‌دهد.

براساس یافته‌های این پژوهش هرچند وجود ساختارها، زمینه‌ها و محیط مساعد در ظهور و گسترش سازمان‌های تروریستی نقش مهمی بازی می‌کنند، نمی‌توان صرفاً سازمان‌های تروریستی را با توقف در زمان فعالیت عملی و عینی مورد بررسی قرار داد؛ به عبارت دیگر شکل‌گیری سازمان‌های تروریستی مانند القاعده و داعش مبتنی بر یک سلسله اندیشه‌ها، مفاهیم، زمینه‌های فکری و تئوریکی است که به گذشته‌های بسیار دور بازمی‌گردد؛ بنابراین، این پژوهش با تأکید بر روش تبارشناسی فوکویی به تبیین دلایل ظهور تروریسم از منظر عقبه‌های فکری و تاریخی آن‌ها پرداخت.

#### منابع

۱) اکرمی، موسی؛ اژدریان شاد، زلیخا (۱۳۹۱)، «تبارشناسی از نیچه تا فوکو»، روش‌شناسی علوم انسانی، ۷۰ (۱۳).

- ۲) بارث، لارنس (۱۳۷۹)، میشل فوکو در متفکران بزرگ جامعه‌شناسی، ترجمه مهرداد میردامادی، تهران: نشر مرکز.
- ۳) حسین‌زاده یزدی، مهدی؛ زین‌العابدینی رنانی، منیره؛ ملاباشی، سید محسن (۱۳۹۴)، «تبیین و بررسی مبانی معرفتی تبارشناسی میشل فوکو»، غرب‌شناسی بنیادی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱ (۶).
- ۴) حقیقت، سید صادق (۱۳۹۱)، روش‌شناسی علوم سیاسی، قم: دانشگاه شیخ مفید.
- ۵) دریفوس، هیوبرت؛ رابینو، پل (۱۳۷۶)، میشل فوکو فراسوی ساختارگرایی و هرمنیوتیک، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.
- ۶) دکمجان، هریر (۱۳۸۳)، جنبش‌های اسلامی معاصر در جهان عرب، ترجمه حمید احمدی، تهران: کیهان، چاپ چهارم.
- ۷) رشید، احمد (۱۳۸۲)، طالبان، زنان، تجارت مافیا و پروژه عظیم نفت در آسیای مرکزی، تهران: نشر بقیعه، چاپ اول.
- ۸) رواء، اولیور (۱۳۷۰)، افغانستان اسلام و نوگرایی سیاسی، ترجمه ابوالحسن سروقدمقدم، مشهد: آستان قدس رضوی، اداره امور فرهنگی.
- ۹) شارل بریزار، ژان؛ داسکیه، گیوم (۱۳۸۱)، بن لادن حقیقت ممنوع، ترجمه حامد فولادوند، تهران: عطایی.
- ۱۰) ضمیران، محمد (۱۳۹۵)، میشل فوکو دانش و قدرت، تهران: هرمس.
- ۱۱) قائمی خوش‌بین، علی؛ باغانی، فرحناز (۱۳۹۷)، «ریشه‌های فکری داعش»، تاریخنامه خوارزمی، ۲۳، <http://ensani.ir/fa/article?ArticleSearch%5Btitle%5D=%D8%B1%DB%8C%D8%B4%D9%87+%D9%87%D8%A7%DB%8C+%D9%81%DA%A9%D8%B1%DB%8C+%D8%AF%D8%A7%D8%B9%D8%B4>
- ۱۲) موثقی، سید احمد (۱۳۸۶)، جنبش‌های اسلامی معاصر، تهران: سمت.
- 13) Abadie, Alberto. 2004. "Poverty, Political Freedom, and the Roots of Terrorism." SSRN Electronic Journal. <https://doi.org/10.2139/ssrn.617542>.
- 14) Ehrlich, Paul R., and Jianguo Liu. 2002. "Some Roots of Terrorism." Population and Environment. <https://doi.org/10.1023/A:1020700221602>.
- 15) Foucault, Michel. 1972. "The Archaeology of Knowledge." U.K., Tavistock.
- 16) Hashim, Ahmed S. 2014. "The Islamic State: From Al-Qaeda Affiliate to Caliphate." Middle East Policy 21 (4): 69–83. <https://doi.org/10.1111/mepo.12096>.
- 17) Horgan, John. 2008. "From Profiles to Pathways and Roots to Routes : Perspectives from Psychology on Radicalization into Terrorism." The ANNALS of the American Academy of Political and Social Science 618 (1): 80–94. <https://doi.org/10.1177/0002716208317539>.
- 18) Jackson, Richard. 2007. "Constructing Enemies: 'Islamic Terrorism' in Political and Academic Discourse." Government and Opposition 42 (3): 394–426. <https://doi.org/10.1111/j.1477-7053.2007.00229.x>.
- 19) Phillips, Andrew. 2009. "How Al Qaeda Lost Iraq." Australian Journal of International Affairs 63 (1): 64–84. <https://doi.org/10.1080/10357710802649840>.
- 20) Smith, Ben. 2015. "ISIS and the Sectarian Conflict in the Middle East." House of Commons Library, no. March: 1–60. file:///C:/Users/sec-pc/Downloads/RP15-

16.pdf.

21) Turner, John. 2015. "Strategic Differences: Al Qaeda's Split with the Islamic State of Iraq and Al-Sham." *Small Wars and Insurgencies*.

<https://doi.org/10.1080/09592318.2015.1007563>.

22) Zehr, Nahed Artoul. 2011. "Responding to the Call: Just War and Jihad in the War against Al-Qaeda." *ProQuest Dissertations and Theses*.

### **Abstract**

This study seeks to investigate the origin of terrorist groups and organizations. Al-Qaeda and ISIL were selected as the largest study groups in the Middle East as the largest terrorist groups. Since the phenomena studied in the modern world cannot be thought of as sudden and exotic phenomena, this study therefore considers the evolutionary process of these groups and organizations in the context of history. With this attitude, in response to the main research question, what are the root causes of the formation of terrorist groups and organizations in the Middle East? The main hypothesis of this study is that terrorist groups and organizations present in the modern world have a historical and intellectual background that can be studied from the perspective of genealogy. This research has attempted to add credible and diverse sources to the existing literature in this field. This research is a descriptive and analytical one and the method of data collection is documentary and library.

**Keywords:** genealogy, terrorism, Al-Qaeda, ISIS, Middle East